

نشریه علمی‌آینه معرفت

دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۱۴۰۱

Scientific Journal of Ayeneh Ma'refat
Shahid Beheshti University

علمی پژوهشی

کد مقاله: ۱۳۴۱

صفحات: ۶۹-۹۴

Doi: 10.52547/JIPT.2023.229455.1341

دلالت‌های اعتقادی و شبهات کلامی داستان موسی و خضر علیهم‌السلام

عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی *

چکیده

آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف، داستان ملاقات موسی و خضر علیهم‌السلام را گزارش کرده است. حوادثی که در مدت هم‌نشینی و مصاحبت این دو شخصیت الهی به وقوع پیوسته، موضوع بحث یا مستند برخی دیدگاه‌ها در علم فقه، اخلاق و تربیت، کلام و ... شده است. نوشتار حاضر که به سبک توصیفی تحلیلی سامان یافته، با بازخوانی وقایعی که در این ملاقات رخ داده، در پی استخراج دلالت‌های اعتقادی و پاسخ به شبهات مستند به برخی آیات این داستان است. در آثار تفسیری دارای رویکرد کلامی، به صورت پراکنده و مختصر به این موضوع پرداخته شده است، اما مقالاتی که در باره آیات مذکور نوشته شده، عمدتاً فاقد رویکرد کلامی است و از نگاه اخلاقی، تربیتی و عرفانی به آن نگریسته‌اند. در این پژوهش بر مواردی از معارف اعتقادی تمرکز شده که به صورت مستقیم و بی‌واسطه، از نفس آیات قرآن استنتاج می‌شوند و نیازمند گزارش‌های فراقرآنی و پیش‌فرض‌های اختلافی نیستند، یا حداقل، کمترین نیاز را داشته باشند. مهم‌ترین دلالت‌های اعتقادی آیات مورد بحث، به عنوان دستاوردهای پژوهش را می‌توان چنین برشمرد: امکان برخورداری برخی انسان‌ها از علم غیب با افاضه الهی؛ تکلیف آور بودن قسمی از اقسام علم غیب اولیاء؛ تأییدی بر قاعده کلامی لطف؛ رمزگشایی از حکمت برخی پدیده‌های ناگوار و پاسخی به شبهه شرور.

کلیدواژه‌ها: سوره کهف، موسی و خضر، علم غیب، علم به حوادث آینده، قاعده لطف، شبهه شرور، شبهات کلامی.

مقدمه

آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف ملاقات بین دو نفر و سه حادثه‌ای را که طی این ملاقات رخ داده، گزارش می‌کند. از این دو نفر، تنها به نام یکی از آنها - یعنی جناب موسی - تصریح شده است. در این مقدمه پس از بیان مسئله و پیشینه پژوهش، به شخصیت دو نفر اصلی حوادث سه‌گانه به اختصار اشاره می‌شود.

بیان مسئله

نوشتار حاضر با بازخوانی سه حادثه‌ای که قرآن کریم در آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف به گزارش آنها پرداخته، در پی پاسخ به این پرسش است که چه گزاره‌های اعتقادی از این حوادث می‌توان برداشت کرد؟ و شبهات مستند به آیات مربوط به این داستان و پاسخ آنها، کدام است؟ در این پژوهش بر مواردی تمرکز شده که به صورت مستقیم و بی‌واسطه، از نفس آیات قرآن استنتاج می‌شوند و نیازمند گزارش‌های فرا قرآنی و پیش‌فرض‌های اختلافی نیستند، یا حداقل، کمترین نیاز را داشته باشند. در اندک مواردی که دلالت اعتقادی حوادث مذکور، مبتنی بر پیش‌فرض یا مبنای خاصی باشد، به این امر تصریح می‌شود.

آیات مورد بحث، داستان را از مسافرت حضرت موسی (با همراهی یک جوان) به قصد رسیدن به محل قرار ملاقات با کسی آغاز می‌شود که به تعبیر قرآن، «بنده‌ای از بندگان خداست که مشمول رحمت الهی قرار گرفته و از سوی خدا علم فراوانی به او تعلیم داده شده است» (کهف/۶۵). وقتی موسی در محل قرار، به شخص مورد نظر می‌رسد، از او تقاضا می‌کند که از آنچه خدا به او تعلیم داده و مایه رشد و صلاح است به وی بیاموزد. آن عبد صالح خدا در پاسخ می‌گوید: اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم آن را برای تو بازگو کنم (کهف/۷۰). پس از اینکه موسی وعده صبوری می‌دهد، سفر مشترک معلم (بنده مشمول رحمت خدا) و متعلم (موسی) آغاز می‌شود و بعد از سه حادثه به انتها می‌رسد.

در نخستین حادثه، معلم موسی کشتی‌ای را سوراخ می‌کند، در اتفاق دوم، پسر بچه‌ای را به قتل می‌رساند و در اتفاق سوم، وقتی وارد شهری شدند و مردم آن شهر از غذا دادن به آنان خودداری کردند، دیواری را که در آستانه فرو ریختن بود مرمت می‌کند؛ بدون اینکه مزدی طلب کند تا خوراکی برای خود تهیه کنند. پس از هر یک از این اتفاقات، معلم با بی‌صبری و سؤال اعتراض‌آمیز شاگرد (موسی) مواجه می‌شود.

معلم موسی در پایان این سفر حکمت کارهای خود را این‌گونه بیان می‌کند: در واقعه نخست، پادشاهی غاصب، کشتی‌های سالم و بی نقص را تصاحب می‌کرد، و سوراخ کردن کشتی - که افرادی بینوا صاحب آن بودند- برای آن بود که پادشاه، از مصادره آن منصرف شود. در واقعه دوم، پدر و مادر پسر بیچه مذکور مؤمن بودند و اگر زنده می‌ماند، آنان را به طغیان و کفر می‌کشاند. در واقعه سوم، زیر آن دیوار، گنجی متعلق به دو کودک یتیم پنهان بود و پدرشان مرد صالحی بود، و مرمت دیوار برای این بود که آن‌ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند.

شخصیت‌شناسی شاگرد (متعلم) و استاد (معلم)

درباره موسای مذکور در این داستان اختلاف شده که آیا همان موسی بن عمران، پیامبر اولوالعزم و فرستاده خدا به سوی قوم بنی اسرائیل مراد است یا شخصی دیگر غیر از اوست. واژه «موسی» ۱۳۶ بار در قرآن آمده و غیر از این مورد، در سایر موارد، اختلافی نیست در اینکه مراد، همان پیامبر اولوالعزم یعنی موسی بن عمران است. اما در خصوص این مورد، برخی مفسران احتمال داده‌اند موسای دیگری مراد باشد (از باب نمونه ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۸۰؛ ابن عطیه اندلسی، ج ۳، ص ۵۲۷؛ بغوی، ج ۳، ص ۲۰۲؛ آلوسی، ج ۸، ص ۲۹۲). در مقابل، گفته شده: اگر در خصوص این یک مورد غیر موسی بن عمران منظور بود، باید قرینه می‌آورد تا ذهن به جای دیگری منتقل نگردد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۳۸). برخی معتقدند که این احتمال بیشتر به خاطر این بوده که بخشی از مضامین این داستان را با مقام پیامبر اولوالعزمی چون موسی بن عمران ناسازگار پنداشته، و ناچار به فرض موسای دیگری شده‌اند (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۴۸۰).

و اما معلم موسی؛ قرآن نام او را ذکر نکرده، اما با اوصافی از او یاد کرده که نشان می‌دهد این عالم ربانی یک شخصیت ممتاز الهی و دارای مقامی عالی بوده است. در این آیات سه قرینه بر عظمت شخصیتی او آمده است: ۱. «أَتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» (کهف / ۶۵)؛ ۲. «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (همان‌جا)؛ ۳. «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتُ رُشْدًا» (کهف / ۶۶). یعنی هم از رحمت خاص برخوردار بود و هم علم لدنی داشت و هم علم رشدی داشت که پیامبری اولوالعزم مامور بود تا از او پیروی و اتباع کند.

عده اندکی از مفسران او را یکی از فرشتگان دانسته‌اند (قمی مشهدی، ج ۸، ص ۱۰۵)، اما دیگران او را بشر دانسته ولی در نبوت او اختلاف کرده‌اند (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۴۸۶). قائلان به نبوت وی، به اموری استدلال می‌کنند، مانند: داشتن علم لدنی، به استناد تعبیر: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (فخر رازی، ج ۲۱: ص ۴۸۱)، تفسیر «رحمت» به نبوت، در عبارت: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۴۲-۳۴۱)، داشتن مأموریت از جانب خدا، در عبارت: «مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي» (کهف / ۸۲)، و عدم امکان علم‌آموزی نبی از غیر نبی (ر.ک: طبرسی، ج ۶، ص ۷۴۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۶۴۵؛ جرجانی، ج ۵، ص ۴۰۲؛ ابن حزم اندلسی، ج ۲، ص ۷۱). برخی روایات بر نبوت وی (شیخ صدوق، ج ۱، ص ۵۹)، و برخی بر عدم نبوت وی (عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۳؛ کلینی، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۶۸) دلالت دارد. در روایات متعددی این مرد عالم به نام خضر معرفی شده است (ر.ک: عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۳۰)، و از برخی از روایات استفاده می‌شود که اسم اصلی او «بلیا ابن ملک» بوده، و خضر لقب او است، زیرا هر کجا گام می‌نهد زمین از قدمش سرسبز می‌شد (شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۰؛ سیوطی، ج ۴، ص ۲۳۴). در ادامه، از ایشان با همین نام (خضر) یاد می‌کنیم.

پیشینه پژوهش

در آثار تفسیری، اخلاقی- تربیتی، عرفانی و ... مباحث متعددی پیرامون این داستان شکل گرفته است، از منظرهای مختلفی به بررسی آن پرداخته‌اند. مقالاتی نیز در باره این ملاقات منتشر شده است. خانی‌مقدم و ابراهیمی با بررسی آرای چهل تن از مفسران فریقین ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف، در مقاله ترویجی «نکات اختلافی داستان ملاقات حضرت موسی و خضر علیهم‌السلام در دیدگاه مفسران فریقین» به بررسی آرای مختلف در یازده عنوان برجسته مورد اختلاف، شامل: «موسای نبی علیه‌السلام یا شخصی دیگر؟ نبی الهی یا ولی الهی؟ نام اصلی آن بنده الهی؛ علت و مکان ملاقات حضرت موسی علیه‌السلام و خضر علیه‌السلام؛ کیفیت ماهی و زنده شدن آن؛ عالم تر بودن موسی علیه‌السلام یا خضر علیه‌السلام؛ مکان قریه یتیمان؛ نوع گنج یتیمان؛ امکان یا عدم امکان وقوع نسیان برای پیامبران؛ و حکمت کارهای حضرت خضر علیه‌السلام» پرداخته‌اند.

زکی‌زاده رئانی و ابراهیم نجف آبادی با بهره‌گیری از سیره حضرت خضر، در مقاله پژوهشی «تربیت عقلانی در روش تعلیمی خضر علیه‌السلام (با محوریت آیات ۸۲-۶۰ سوره کهف)» به

تبیین این مورد پرداخته‌اند که روش تعلیمی حضرت خضر بر مبنای تربیت عقلانی چگونه تبیین می‌شود.

امینی لاری، در مقاله پژوهشی «رمز‌گشایی از ماجرای خضر و موسی علیهم‌السلام» دیدگاه‌های متفاوت عارفان به این ماجرا را بررسی و تحلیل کرده است.

اما از منظر کلامی و در باره دلالت‌های اعتقادی آیات مورد بحث، مقاله‌ای یافت نشد و در تفاسیر دارای رویکرد کلامی نیز هرچند به صورت مختصر برخی از این دلالت‌ها مورد اشاره واقع شده است، اما اثری که به صورت جامع این موارد را احصاء و تحلیل کند، ملاحظه نشد. این نوشتار بر آن است که دلالت‌های اعتقادی این داستان را نشان دهد.

۱. دلالت‌های اعتقادی داستان

مهم‌ترین معارف اعتقادی برگرفته از داستان موسی و خضر علیهم‌السلام را در چهار عنوان پی می‌گیریم:

۱.۱. علم غیب غیر خداوند

غیب در لغت، بر هرآنچه از چشم‌ها نهان است اطلاق می‌شود (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۴، ص ۴۰۳). کاربرد اصطلاحی واژه غیب نیز متأثر از معنای لغوی است؛ چنانکه علامه طباطبایی می‌گوید: «الغیب خلاف الشهادة و ينطبق علی ما لا يقع علیه الحس» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ج ۲۳).

در قرآن نیز غیب به همین معنا به کار رفته است؛ مثل حقایق پنهان از حواس (ر.ک: بقره/۳؛ مریم/۷۸؛ طور/۴۱؛ کهف/۲۶)، امور مربوط به گذشتگان (ر.ک: آل عمران/۴۴؛ هود/۴۹؛ انعام/۵۰؛ اعراف/۱۸۸) و مسائل مربوط به آینده (هود/۵۹).

۱.۱.۱. جایگاه علم غیب در علم کلام

بحث علم غیب غیر خداوند در علم کلام، عمدتاً در مباحث امامت مطرح می‌شود. امامیه به استناد روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، گستره علم امام معصوم را بسیار وسیع و شامل علم به امور غیبی (اعم از امور گذشته، حال و آینده) می‌دانند. در مقابل، برخی ظاهرگرایان ادعا می‌کنند که غیر از خداوند کس دیگری علم غیب ندارد؛ مگر انبیاء که خداوند

به مقدار محدود و به عنوان معجزه و برای اثبات ادعایشان در اختیار آنان قرار داده است (ر.ک: ابن فوزان، ج ۱، ص ۳۷۰؛ ابن صالح، ج ۱، ص ۲۰۰؛ غنیمان، ص ۳۱۵).

آیات قرآن در باره اختصاص یا عدم اختصاص علم غیب به خداوند بر دو دسته است. ظاهر برخی آیات دلالت بر اختصاص دارد (ر.ک: انعام / ۵۹؛ نمل / ۶۵؛ اعراف / ۱۸۸؛ هود / ۳۱؛ فاطر / ۳۸)؛ و آیاتی دیگر، بر عدم اختصاص به خداوند دلالت دارد (ر.ک: جن / ۲۷-۲۶؛ آل عمران / ۴۹ و ۱۷۹؛ نمل / ۱۶؛ بقره / ۳۱). طرفداران تعمیم علم غیب به غیر خداوند، در مقام جمع بین این دو دسته آیات می‌گویند مقصود از آیات انحصار علم غیب در خداوند، علم ذاتی و استقلالی است، و مراد از آیاتی که علم غیب را برای غیر خداوند هم ثابت می‌کند، علم غیب اعطایی است (ر.ک: شیخ مفید، ص ۳۱۳؛ طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۴۴؛ نیز ر.ک: همو، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۳؛ نووی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ آلوسی، ج ۹، ص ۲۹۷؛ البانی، ج ۳، ص ۸۳۹).

البته برخی از اندیشمندان فریقین با این توجیه که اطلاق «علم غیب» انصراف به علم غیب استقلالی دارد، استعمال این واژه برای غیر خداوند را جایز ندانسته‌اند (شوکانی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ شیخ مفید، ص ۶۷؛ طبرسی، ج ۵، ص ۳۱۳).

۱.۱.۲. دلالت داستان موسی و خضر علیهم‌السلام بر علم غیب غیر خداوند

یکی از دلالت‌های اعتقادی داستان ملاقات خضر و موسی علیهم‌السلام، تأیید ثبوت علم غیب برای غیر خداوند است. موارد زیر شواهد روشنی بر این امر هستند که جناب خضر عالم به امور غیبی بود:

۱. اطلاع از وضعیت معیشت صاحبان کشتی

«اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سر آنها پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی را از روی غصب می‌گرفت» (کهف / ۷۹).

زیرا احتمال «اطلاع جناب خضر از وضعیت معیشت صاحبان کشتی» از طرق متعارف بعید به نظر می‌رسد، افزون بر اینکه اگر اطلاع وی از راهی که عموماً بدان دسترسی دارند حاصل شده بود، دیگر نیازی نبود که قرآن آن را به عنوان علمی رشد آور برای جناب موسی، یاد کند.

۲. آگاهی از سرنوشت پدر و مادر پسر بچه‌ی مقتول در صورت بقا و تداوم حیات آن پسر «و اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، ما نخواستیم او آنها را به طغیان و کفر وادارد. ما اراده کردیم که پروردگارشان فرزند پاک‌تر و پرمحبت‌تری به جای او به آنها بدهد» (کهف/ ۸۱-۸۰).

۳. علم به گنج پنهان زیر دیوار و شناخت صاحبان آن گنج «و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت، پدرشان مرد صالحی بود، پروردگار تو می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند، گنجشان را استخراج کنند، این رحمتی از پروردگارت بود» (کهف/ ۸۲).

حال در فرض عدم نبوت جناب خضر، ثبوت علم غیب برای غیر انبیاء را می‌توان به دلالت مطابقی از این آیات استنتاج کرد. و اما در فرض نبوت جناب خضر، این آیات حد اقل بر بطلان ادعای ظاهرگرایانی دلالت دارد که معتقدند خداوند فقط مقدار محدودی از علوم غیبی را به انبیاء داده، آن هم برای اثبات ادعای نبوتشان، و زائد بر آن موارد اندک و محدود، پیامبران غیب نمی‌دانند؛ زیرا مواردی از علم غیب که در آیات مورد بحث برای جناب خضر اثبات شده، ارتباطی با مقام اثبات ادعای نبوت ندارد.

۲.۱. علم اولیاء به حوادث آینده

یکی از مظاهر علم غیب، علم به حوادث آینده است. از دیدگاه اندیشمندان شیعه، امامان اهل بیت علیهم‌السلام از دانشی وسیع و فراتر از علم افراد عادی برخوردارند، هرچند گستره و کیفیت آن محل اختلاف است. یکی از مصادیق این دانش وسیع، آگاهی از حوادث آینده است که احادیث متعددی بر آن دلالت دارد (از باب نمونه ر.ک: صفار، ج ۱، ص ۲۰۲-۱۹۹؛ کلینی، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۰). در جوامع حدیثی شیعه در ابواب علم ائمه، احادیث متعددی درباره علم تفصیلی امامان به حوادث روزگار خویش و از جمله به فرجام کارشان موجود است (صفار، ص ۱۴۴؛ کلینی، ج ۱، ص ۶۴۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۱۱۷-۱۰۹). همچنین در منابع تاریخی و حدیثی شیعه و اهل سنت، اخبار فراوان و متعددی درباره آگاهی و خبر دادن پیامبر اسلام و انبیای پیشین، امیرمؤمنان و امام حسن علیهم‌السلام از شهادت امام حسین علیه‌السلام وجود دارد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۲۶۷-۲۲۳).

در مباحث کلامی، اعتقاد به علم امام معصوم به حوادث آینده پرسش‌ها و شبهاتی را برانگیخته است. در اینجا ابتدا مهم‌ترین شبهه مربوط به علم اولیای الهی به حوادث آینده و پاسخ‌هایی است که به آن گزارش داده شد، سپس دلالت داستان ملاقات موسی و خضر علیهم‌السلام در این باره تبیین می‌شود.

۱.۲.۱. شبهه ناظر به علم امام به حوادث آینده

برخی از شبهات علم امام عمومیت داشته و همه علوم غیبی را شامل می‌شود. از جمله اینکه علم غیب به نص قرآن اختصاص به خداوند دارد. در مقدمه این نوشتار به این شبهه و پاسخ آن به اجمال اشاره شد. برخی شبهات، در خصوص بخشی از علوم غیبی امام، یعنی علم به حوادث آینده است. در این مورد، دو شبهه، برجسته‌تر از سایر شبهات است:

۱. حضور در عرصه‌های خطر - با فرض علم امام به عاقبت کار، و اینکه جانش در خطر نخواهد بود - چه فضیلتی برای او به‌شمار می‌رود؟ از مصادیق بارز این موارد، جان‌فشانی‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در صحنه‌های جنگ با قاسطین و مارقین و ناکثین است. به دلیل عدم ارتباط این شبهه با موضوع این نوشتار، از ورود به آن خودداری می‌کنیم (در پاسخ به این شبهه، ر.ک: سلیمانی بهبهانی، ۱۴۰۰، ص ۱۰۰-۷۵).

۲. چرا امام معصوم علیه‌السلام در مواردی، به مقتضای این علم عمل نکرده است؛ به گونه‌ای که منجر به شهادت یا ضرر عظیمی برای او یا پیروانش شده است؟ برای این شبهه، مصادیق متعددی ذکر می‌شود؛ مانند ماجرای رفتن امیرالمؤمنین به مسجد کوفه و ضربت خوردن در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان، حرکت امام حسین علیه‌السلام به سمت کربلا، پذیرش دعوت خلیفه عباسی (مأمون) از سوی امام رضا علیه‌السلام و خوردن انگور مسموم.

پاسخ‌های مختلفی به شبهه دوم داده شده است (از باب نمونه ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۲۵-۱۲۴؛ پیشوایی، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۰۹؛ وکیلی، ۱۴۳۸ق؛ طباطبایی، ۱۳۸۸ب، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۶؛ طباطبایی، ۱۳۸۸ج، ص ۳۳۳-۳۳۵؛ همو، ۱۳۸۸ الف، ص ۳۵۹-۳۵۷). از میان این

پاسخ‌ها آنچه را جامع‌تر به نظر می‌رسد، بیان می‌کنیم:

علم به لحاظ جایگاه آن نسبت به معلوم، بر دو قسم است:

۱. علم درجه اول: علمی که در سلسله علل تحقق فعل (در کنار حب و شوق و اراده و ...) قرار دارد. این علم، تقدم رتبی و زمانی بر فعل دارد؛ زیرا، فاعل تا وقتی علم به مفید بودن فعلی نداشته باشد، اراده انجام فعل در او محقق نمی‌شود.

۲. علم درجه دوم: علمی که به فعل و عوامل تحقق آن (از جمله: علم درجه اول، که از اسباب تحقق اراده بر انجام فعل است) تعلق گیرد. صاحب چنین علمی می‌داند که فلان فعل در فلان زمان و مکان و با فلان خصوصیات محقق می‌شود. این علم، هر چند می‌تواند تقدم زمانی بر فعل داشته باشد، اما چون نقش حکایت‌گری دارد، در رتبه متأخر از فعل قرار دارد، به همین جهت، نمی‌تواند هم‌زمان و نسبت به فعل واحد، نقش علم درجه اول را هم ایفا کرده و در تحقق فعل مؤثر باشد (ر.ک: فاضل مقداد، ص ۱۳۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۱-۲۳۰). فرض تأثیرگذاری چنین علمی در متعلق آن، منجر به تناقض می‌شود؛ زیرا مستلزم این است که هم مقدم بر فعل باشد (تا در سلسله علل آن فعل تعلق گیرد) و هم مؤخر از فعل باشد (تا بتواند از تحقق فعل و خصوصیات آن گزارش دهد).

افزون بر اینکه فرض تغییر در متعلق چنین علمی از طریق عمل اختیاری انسان، خلاف فرض محتوم بودن، و به منزله جمع بین نقیضین است؛ زیرا از حادثه‌ای که قرار است حتمی و تغییر ناپذیر باشد، توقع داریم که تغییر کند یعنی حتمی و تغییر ناپذیر نباشد، و این، عین تناقض است. علم پیشین امام به حوادث آینده، از قبیل علم درجه دوم است، و به همین جهت نمی‌تواند نقشی در تحقق (یا عدم تحقق) فعلی که متعلق آن علم است، داشته باشد. البته حوادثی که علم پیشین به آنها تعلق می‌گیرد، بر دو قسم است:

۱. برخی از این حوادث به گونه‌ای است که جایی برای عکس‌العمل نشان دادن به آنها وجود ندارد، مثل علم حتمی امام به شهادت خود در فلان حادثه. ماجرای ضربت خوردن امیر المؤمنین در مسجد کوفه و شهادت امام حسین در کربلا به قرائن و شواهد متعدد حدیثی و تاریخی، از این قبیل است.

۲. حوادثی که در ظرف وقوع، افعال دیگری بر آن قابل ترتب است. در این قسم، علم درجه دوم نسبت به این حادثه، می‌تواند نقش علم درجه اول برای حوادث مترتب بر آن را ایفا کند. از باب مثال، امام می‌داند فلان شخص که منکر توانایی امام بر انجام کرامت و امور خارق عادت است، فردا به ملاقات او خواهد آمد. این علم درجه دوم، انگیزه‌ای برای صدور فعل خارق

عادت از سوی امام در حضور شخص مذکور باشد تا خطای او را آشکار کند. در این صورت، علم پیشین امام، نقش علم درجه اول را در فعل دوم (صدور خارق عادت از امام) ایفا می‌کند. جریان علی بن یقظین بن موسی بغدادی یکی از این موارد است. وی از بزرگان شیعه در دوران امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام، و در عین حال، از وزیران حکومت عباسی و مورد اعتماد آنان نیز بود. روزی به امام موسی کاظم علیه‌السلام نوشت که می‌خواهم به خط مبارک خود مرا از حقیقت وضو آگاه‌نمایی و بنویسی که چگونه وضو بگیرم. امام علیه‌السلام در پاسخ، انجام وضو به شیوه سنی‌ها را به وی امر کرد. در همین ایام، هارون الرشید که به وی مظنون شده بود، او را زیر نظر گرفت. علی بن یقظین به همان روشی که امام علیه‌السلام دستور داده بود وضو گرفت و به نماز مشغول گشت. هارون که از روزنه اتاق، مراقب اوضاع بود، پس از تمام شدن وضو و نماز علی، نزد او آمد و گفت: هر که تو را رافضی می‌داند غلط می‌گوید. فردای آن روز نامه‌ای از امام علیه‌السلام رسید که طریق وضوی صحیح در آن نگاشته شده بود و تأکید کرده بود که از حالا به بعد باید مانند شیعیان وضو بگیری (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص ۳۴۸-۳۴۶).

حال پرسش این است که در این موارد، آیا امام وظیفه دارد با استفاده از علم غیب خود، پیش‌دستی کرده و برای حفظ خود و دیگران برای واکنش مناسب برنامه‌ریزی کند، یا اینکه باید التفاتی به علم غیب نکند، و مطابق شواهد و قرائن عادی و آنچه اقتضای علم عادی است، عمل کند یا اینکه تفصیلی در مسئله وجود دارد؟

پاسخ این است که در برخی موارد، امام وظیفه دارد از ابزار علم غیب بهره‌گیری، اما موظف نیست در همه موارد طبق علم پیشین عمل کند، زیرا موجب اختلال در نظام عالم هستی، و در تعارض با حکمت بعثت انبیاء علیهم‌السلام و نصب ائمه علیهم‌السلام است، و جنبه اسوه و الگو بودن آنها از دست خواهند رفت، و دنیا بستر آزمایش برای بشر نخواهد شد. و اما معیار تعیین موارد لزوم عمل و موارد لزوم ترک عمل امام به مقتضای علم پیشین، مقام امامت و وظایف امام است، که البته تشخیص این موارد نیز از عهده دیگران خارج است.

۱.۲.۲. علم پیشین جناب خضر علیه‌السلام

آیات گزارشگر داستان ملاقات موسی و خضر علیهم‌السلام دلالت دارد بر اینکه علم حضرت خضر علیه‌السلام در این وقایع، از سنخ قسم دوم علم پیشین اولیای مقرب است که قابلیت

تکلیف‌آوری را دارد، و صاحب چنین علمی می‌تواند- و در شرایطی، موظف است- مطابق آن علم عمل کند.

در حادثه نخست، جناب خضر به استناد علم پیشین خود، کشتی را سوراخ کرد (کهف / ۷۱)؛ و وقتی مورد اعتراض حضرت موسی قرار گرفت، حکمت آن را برای حضرت موسی چنین بیان کرد:

اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سر آنها پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی را از روی غضب می‌گرفت (کهف / ۷۹).

در حادثه دوم نیز، به استناد علم خود به حوادث آینده، مرتکب قتل پسر بچه می‌شود (کهف / ۷۴)؛ و وقتی با خشم حضرت موسی روبه‌رو می‌شود، حکمت قتل پسر بچه را بیان می‌کند:

و اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، ما نخواستیم او آنها را به طغیان و کفر وادارد. ما اراده کردیم که پروردگارشان فرزند پاک‌تر و پرمحبت‌تری به‌جای او به آنها بدهد (کهف / ۸۱-۸۰).

در بخش پایانی آیه ۸۲، تکلیف‌آور بودن این قسم از علم پیشین را آشکار کرده و تصریح می‌کند که هر آنچه انجام داد هیچ‌یک بدون اراده خداوند نبود، بلکه مأمور بود که به مقتضای این علم لدنی عمل کند:

من به دستور خود این کار را نکردم (کهف / ۸۲).

۳.۱. تأییدی بر قاعده لطف

پس از ذکر توضیحاتی در باره قاعده لطف، دلالت داستان موسی و خضر بر انجام لطف در حق پدر و مادری صالح بیان می‌شود:

۳.۱.۱. قاعده لطف در علم کلام

قاعده لطف یکی از قواعد مشهور در علم کلام است. این قاعده مورد قبول بیشتر متکلمان عدلیه (معتزله و امامیه) است؛ هر چند در مورد مبانی عقلی و نیز مصادیق آن اختلاف نظرهایی وجود دارد. قاعده لطف در یک تعریف کلی عبارت است از: «آنچه که انسان را به انجام دادن واجب فرا می‌خواند و از فعل قبیح باز می‌دارد» (محقق طوسی، ص ۳۴۲).

از عبارت‌هایی که متکلمان در تعریف لطف ذکر کرده‌اند، چنین به دست می‌آید که لطف صفت فعل خداست و اختصاص به مکلفان دارد، و دارای دو قسم مقرب و محصل است که در اولی زمینه تحقق یافتن تکلیف از سوی مکلف، کاملاً فراهم می‌شود هرچند به انجام دادن تکلیف نمی‌انجامد، اما در لطف محصل، تکلیف، از مکلف صادر می‌شود. لطف، به مرز الجاء و اجبار نمی‌رسد و اختیار را از مکلف سلب نمی‌کند (ر.ک: نوبختی، ص ۵۵؛ سیدمرتضی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۸۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵-۳۲۴).

برای اثبات وجوب لطف بر خداوند، معمولاً به دلیل حکمت و لزوم نقض غرض (در فرض عدم انجام لطف) استناد کرده و گفته‌اند: اگر غرض خدای تعالی در تکلیف تعریض به ثواب باشد و بداند که بندگان طاعت را اختیار نمی‌کنند، مگر در صورتی که خداوند فعلی (لطف) را انجام دهد، واجب خواهد بود که این فعل (لطف) را انجام دهد وگرنه نقض غرض لازم می‌آید (ر.ک: سید مرتضی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۹۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۱۵۴). البته شیخ مفید وجوب لطف را از باب جود و کرم می‌داند نه از جهت عدل که اگر لطف نکند ظالم محسوب شود (شیخ مفید، ص ۵۹).

برخی نویسندگان معاصر لطف را از آثار جود و فضل خدا دانسته و در وجوب آن بر خدا تشکیک کرده‌اند (ر.ک: کریمی؛ بیابانی اسکوئی).

۱.۳.۲. لطف در حق پدر و مادری صالح

در داستان موسی و خضر علیهم‌السلام، وقتی جناب خضر، پسر بچه را به قتل رساند و مورد اعتراض حضرت موسی قرار گرفت، حکمت قتل را چنین بیان کرد:

و اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، ما نخواستیم او آنها را به طغیان و کفر وادارد. ما اراده کردیم که پروردگارشان فرزند پاک‌تر و پرمحبت‌تری به جای او به آنها بدهد (کهف / ۸۱-۸۰).

با تأمل در معنای اصطلاحی لطف به خوبی می‌توان دریافت که قتل پسر بچه، مصداق لطف در حق پدر و مادر وی بود. آیه به صراحت بیان می‌کند که این فرزند، در صورت ادامه حیات، پدر و مادرش را به طغیان و کفر می‌کشاند؛ یعنی سبب می‌شد که آن‌دو از طاعت الهی دور، و به معصیت الهی نزدیک شوند، و این لطف (قتل فرزند) سبب شد که از معصیت خدا دور، و به طاعت خدا نزدیک شوند، و معنای لطف، چیزی غیر از این نیست.

محقق طوسی می‌گوید: «و يجوز أن يكون الأجل لطفاً للغير» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۰)؛ یعنی موت یک فرد، گاهی لطف برای کسی دیگر است که او را از ارتکاب معصیت بازداشته و به انجام طاعت ترغیب می‌کند. وقصه قتل پسر بچه توسط حضرت خضر دقیقاً بر این سخن منطبق است.

۱. ۴. رمزگشایی از حکمت مصائب و پاسخی به شبهه شرور

یکی دیگر از دلالت‌های اعتقادی داستان ملاقات خضر و موسی علیهم‌السلام، مربوط به حکمت الهی و شبهه شرور است. پس از توضیحی کوتاه در باره شبهه شرور، ارتباط این داستان با شبهه مذکور بیان خواهد شد:

۱. ۴. ۱. مسئله شر

بحث شرور، در آثار کلامی، هم ذیل بحث از توحید در خالقیات مطرح می‌شود تا شبهه دوگانه پرستان پاسخ داده شود، هم ذیل بحث از عدل الهی، تا شبهه ناسازگاری وجود شر با عدل الهی دفع شود. در بحث عدل الهی، پاسخ‌های متعددی-گاهی در طول هم و گاهی در عرض هم- مطرح است. یکی از پاسخ‌ها این است که در مواردی، آنچه شر پنداشته می‌شود، مبتنی بر قضاوتی سطحی و یک جانبه است و اگر به صورت عمیق و جامع به این حوادث توجه شود، خیرات زیادی در آنها مشاهده می‌شود طوری که وجه ناخوشایند آنها در مقابل این خیرات، بسیار ناچیز خواهد بود. و به‌طور کلی، هرگز نمی‌توان و نباید در موارد جزئی و مصداقی زود به قضاوت نشست و بر اساس ظاهر حکم کرد.

این پاسخ، که در مورد شرور طبیعی کاربرد دارد، می‌تواند الهام گرفته‌ی از برخی آیات باشد، مانند:

عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ (بقره / ۲۱۶): بسا چیزی

را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما زیان دارد؛ و خدا [مصلحت شما را در همه امور] می‌داند و شما نمی‌دانید.

فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (نساء / ۱۹): چه بسا چیزی خوشایند شما

نیست و خدا در آن خیر فراوانی قرار می‌دهد.

۱. ۴. ۲. کشف حکمت برخی شرور در داستان موسی و خضر علیهم السلام

توجه دادن به مصالحی که بر مصائب و امور ناگوار مترتب بوده و بر ما مخفی است، در داستان موسی و خضر به خوبی نمایان است. این داستان نشان می‌دهد که چهره ظاهر حوادث با آنچه در باطن و درون آنهاست متفاوت است، چه بسا ظاهر آن بسیار زننده یا ابلهانه است، در حالی که در باطن بسیار مقدس، حساب شده و منطقی است. در چنین موردی آن کس که ظاهر را می‌بیند عنان صبر و اختیار را از کف می‌دهد، به اعتراض و گاهی به پرخاش برمی‌خیزد، ولی استادی که از اسرار درون آگاه است و چهره باطن را می‌نگرد با خونسردی به کار خویش ادامه می‌دهد (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۴۸۹-۴۸۸).

در حادثه نخست، حضرت موسی بر اساس ظاهر، سوراخ کردن کشتی را امری قبیح دید و نتوانست ارتکاب آن از طرف ولی خدا را تحمل کند، لذا صدا به اعتراض بلند کرد (کهف / ۷۱)، و جناب خضر با آشکار کردن باطن این واقعه، به او تعلیم داد که نباید بر اساس ظاهر قضاوت کرد. او نشان داد که سوراخ کردن کشتی، در مجموع به نفع صاحبان آنها بود، و در مقام تراحم و از باب دفع افسد به فاسد، بهترین کار، سوراخ کردن کشتی بود:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (کهف / ۷۹).

حضرت موسی همچنین قتل پسر بیچه را منکری آشکار و امری بسیار قبیح دانست و از این امر خشمگین شد، اما جناب خضر با بیان حکمت و مصلحتی که بر این امر مترتب است، به او تعلیم داد که هرچند مرگ فرزند برای پدر و مادر تلخ است، اما چه بسا در نهایت، حیات فرزند از آن تلخ‌تر باشد. آیه اشاره به این دارد که ایمان پدر و مادر آن فرزند نزد خدا ارزش داشته، آن قدر که اقتضای داشتن فرزندی مؤمن و صالح را داشته‌اند که با آن دو صلۀ رحم کند، و آنچه در فرزند اقتضا داشته خلاف این بوده، و خدا امر فرموده تا او را بکشد، تا فرزندی دیگر بهتر از او و صالح‌تر از او به آن دو بدهد:

وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا * فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (کهف / ۸۱-۸۰).

در حادثه سوم، حضرت موسی، قریه‌ای را در مقابل خود نظاره می‌کرد که اهالی آن خسیس و دون همت بودند و از میهمان کردن دو مسافر (موسی و خضر) خودداری می‌کنند، با این حال خضر در برابر این بی‌حرمتی، به تعمیر دیوار در حال سقوط می‌پردازد. در اینکه این عمل جناب

خضر منطبق بر معیارهای شرعی ظاهری نبود، بحثی نیست زیرا با توجه به مقام عصمت آن حضرت موسی علیه‌السلام، نمی‌توان او را در این اعتراض (بر مبنای ظواهر حال) تخطئه کرد، اما اینکه مخالف با کدام معیار ظاهری بود، مفسران و جوهی ذکر کرده‌اند. برخی گفته‌اند: حضرت موسی بر اساس ظاهر امر، این عمل را دور از عدالت می‌دید که انسان در برابر مردمی فرومایه چنین فداکاری کند، درست است که در برابر بدی، نیکی کردن، راه و رسم مردان خدا بوده است، اما به شرطی که سبب تشویق بدکار به کارهای خلاف نشود (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۴۹۷-۴۹۵).

جناب خضر، لایه پنهان ماجرا را بر حضرت موسی آشکار کرد و گفت حرمت مرد صالح و قدردانی نظام عالم از اعمال نیک او، اقتضا می‌کرد که مانع پایمال شدن حقوق فرزندش شود:

وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ (كهف / ۸۲).

۱. ۵. بی تفاوت نبودن نظام تکوین در مواجهه خیر و شر

این جهان، جهانی دارای شعور است؛ افزون بر قوانین سخت و جامد مادی، یک سلسله قوانین دیگر نیز بر آن حاکم است. یک سلسله عامل‌ها و عمل‌ها و واکنش‌ها در جهان هست که حاکم بر قوانین سخت و جامد مادی است و آن قوانین مولود روح جهان و قوای مدبره آن است. یکی از این قوانین، آن است که جهان نسبت به نیکی و بدی انسان بی تفاوت نیست؛ به حمایت نیکان و حق جویان و حق پویان برمی‌خیزد و باطل‌گرایان را به دست نابودی می‌سپارد (ر.ک: مطهری، ج ۳، ص ۵۲-۵۱).

چند صحنه از داستان ملاقات خضر و موسی علیهم‌السلام، به وضوح، این قانون را تأیید کرده و بی تفاوت نبودن نظام تکوین در مواجهه خیر و شر را آشکار می‌کند؛ در حادثه نخست، سوراخ کردن کشتی به منظور دفاع از افراد محروم و ضعیف، و جلوگیری از مصادره کشتی آنها به دست پادشاه غاصب صورت گرفت. در اتفاق دوم، قتل پسر بچه به منظور قدردانی از ایمان پدر و مادر او و جلوگیری از سوء عاقبت آنان بود. و در اتفاق سوم، مرمت و تعمیر دیواری که در آستانه فرو ریختن بود، به دلیل حفظ گنج متعلق به دو کودک یتیمی بود که پدرشان مرد صالحی بود.

۱. ۵. ۱. داستان موسی و خضر علیهم السلام و سنت «امداد الهی»

۲. شبهات کلامی داستان

جزئیات مذکور در داستان موسی و خضر علیهم السلام، پرسش‌ها و شبهاتی را برانگیخته است. در ادامه، مهم‌ترین این شبهات مطرح و پاسخ داده می‌شود:

۱. ۲. ۱. ناسازگاری اعمال حضرت خضر با قوانین شریعت

پرسش‌های متفاوتی درباره رفتار و اعمال خضر و چگونگی سازگاری آن با قوانین شریعت مطرح شده است، از جمله اینکه: آیا می‌توان اموال کسی را بدون اجازه او معیوب کرد تا غاصبی آن را از بین نبرد؟ آیا می‌توان نوجوانی را دلیل کاری که در آینده انجام می‌دهد مجازات کرد؟ و... (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۵۰۵). در توجیه اعمال حضرت خضر، مفسران دو مبنای مختلف در پیش گرفته‌اند:

۱. عده‌ای، بر مبنای دخول مأموریت جناب خضر در نظام تشریح، توجیهاتی برای سازگاری جزئیات سه حادثه مذکور در داستان ذکر کرده‌اند. برای نمونه برخی معتقدند که شخصی که توسط خضر کشته شد، نوجوان یا کودک نبوده؛ بلکه انسانی بالغ و مستحق مرگ بوده است (سید مرتضی، ۱۲۵۰ق، ص ۸۵). فخر رازی می‌گوید: همان‌گونه که شخص به جرم قتل ظاهری، مستحق اعدام است، به همین ترتیب اگر شخصی در باطن مستحق مرگ باشد، شخص آگاه از باطن، می‌تواند او را بکشد (فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۹۰-۴۸۹).

۲. دسته دوم، مأموریت وی را مربوط به نظام تکوین دانسته، و بر این مبنای، نیازی به توجیه و تأویل به منظور سازگاری اعمال خضر با قوانین شریعت ندیده‌اند (طیب، ج ۸، ص ۳۷۷). این سه حادثه، اگر با معیار شریعت لحاظ شود، اعتراض حضرت موسی (ع) وارد است، اما از نظر نظام تکوین الهی هیچ مانعی ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه‌ای کند تا در آن حادثه جان بسپارد چراکه وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۵۰۸-۵۰۷). و همان‌گونه که خداوند می‌تواند پیامبران و علما را مأمور در نظام تشریح کند، همان‌گونه می‌تواند گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسان‌ها (همچون خضر) را مأمور پیاده کردن نظام تکوین قرار دهد.

۲.۲. ناسازگاری لزوم اعلیمیت پیامبر اولوالعزم با شاگردی نزد دیگران

شبهه دیگر این است که شاگردی پیامبر اولوالعزم نزد دیگران با این اعتقاد چگونه سازگار می‌افتد که پیامبر اولوالعزم وصاحب رسالت، بایستی دانشمندترین فرد زمان خودش باشد؟ برخی مفسران دفع اشکال را در این دیده‌اند که موسای در این داستان را کسی غیر از موسی بن عمران پیامبر اولوالعزم بدانند (ر.ک: فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۸۲). اما برخی دیگر، شاگردی و یاد گرفتن پیامبر را از شخص دیگر در اموری که نبوت متوقف بر آن نیست، بدون اشکال می‌دانند. از نظر این عده، انبیاء باید دانشمندترین اهل زمان خود نسبت به قلمرو مأموریت‌شان، یعنی نظام تشریح باشند، موسی چنین بود، اما قلمرو مأموریت خضر ارتباطی به عالم تشریح نداشت، و او از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متکی نبود (فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۸۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۵۷-۳۵۶؛ مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۵۱۵).

استاد جوادی آملی در این باره دو وجه ذکر می‌کند:

۱. گرچه حضرت موسی از انبیای اولوالعزم است، اما معنایش این نیست که همه علوم را به یک‌باره تلقی کرده است، بلکه به تدریج در طی مدت عمر پربرکتش احکام الهی نازل می‌شد و او دریافت می‌کرد. و این تعلیمات الهی همواره مستقیم نیست؛ زیرا گاهی به وسیله فرشته‌ها، و گاهی به وسیله انسان‌هایی است که جزء اولیای الهی‌اند؛

۲. فضیلت گاهی یک‌جانبه و به صورت امتیاز است. قرآن به وجود فضیلت امتیازی میان انبیاء و مرسلین تصریح کرده است: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (اسراء / ۵۵)، و: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره / ۲۵۳). و گاهی فضیلت، دو جانبه و به صورت تمایز است؛ یعنی مثلاً دو نفر از انبیای الهی یا مرسلان یا اولیای الهی یکی در جهتی افضل باشد و دیگری در جهت دیگر افضل. این تمایز دو جانبه بین موسی و خضر علیهم‌السلام بود؛ حضرت موسی در شریعت دارای امتیاز بود و حضرت خضر در علم تأویل دارای امتیاز بود (ر.ک: جوادی آملی، درس تفسیر سوره کهف (آیات ۶۷ تا ۷۶ سوره کهف) ۱۳ و ۱۴/۲/۱۳۸۸، <https://www.eshia.ir>؛ منصور، <http://www.samamos.com>).

در همین باره روایاتی نیز رسیده است. از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: موسی عالم‌تر از خضر بود (عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۴۲ و ۴۳)، از حدیثی که از امام رضا (ع) نقل شده این نکته استفاده می‌شود که قلمرو مأموریت این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاه‌تر بود (طبرسی، ج ۶، ص ۴۸۰).

۳.۲. نسبت نسیان و فراموشی به انبیاء

در این داستان، چند مرتبه از نسیان موسی سخن رفته است؛ یکی در مورد آن ماهی که برای تغذیه فراهم ساخته بودند (کهف / ۶۱)، و سه بار دیگر در ارتباط با تعهدی که خضر از وی گرفته بود. اگر همسفر حضرت موسی که قرآن از وی به «فتی» تعبیر آورده (کهف / ۶۲) همان یوشع بن نون پیامبر باشد - چنانکه در برخی روایات آمده (عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۴۲ و ۴۳) - او نیز اعتراف به نسیان کرده و نسیان خود را به شیطان نسبت داده است: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» (کهف / ۶۳). اکنون این شبهه پیش می‌آید که نسیان چگونه با مقام نبوت سازگار است؟

در پاسخ به این شبهه، گفته شده: صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست چرا که نه مربوط به اساس دعوت نبوت است و نه فروع آن، نه تبلیغ دعوت، بلکه در یک مسئله صرفاً عادی و مربوط به زندگانی روزمره است، آنچه مسلم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و برگ آن مطلقاً گرفتار خطا و اشتباه نمی‌شود و مقام عصمت او را از چنین چیزی مصون می‌دارد، اما چه مانعی دارد که موسی به دلیل اینکه مشتاقانه و با عجله به دنبال این مرد عالم می‌رفت غذای خود را که یک مسئله عادی بوده فراموش کرده باشد؟ و نیز چه مانعی دارد که عظمت حوادثی همچون شکستن کشتی، کشتن یک نوجوان، تعمیر بی دلیل یک دیوار در شهر بخیلان، او را چنان هیجان زده کند که تعهد شخصی خود را به دست فراموشی سپرده باشد؟ این نه از یک پیامبر بعید است، نه با مقام عصمت منافات دارد (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۵۱۴-۵۱۳).

علامه طباطبایی نیز معتقد است که اگر آن «فتی» - بنابر اینکه یوشع بن نون پیامبر باشد - مسئله فراموشی را به شیطان و تصرفات او نسبت داده، با عصمت انبیاء از تصرف شیطان منافات ندارد، زیرا انبیاء (ع) از آنچه برگشتش به نافرمانی خدا باشد معصومند، نه مطلق ایذاء و آزار شیطان حتی آنهایی که مربوط به معصیت نیست، زیرا در نفی این گونه تصرفات دلیلی در دست نیست، بلکه قرآن کریم این گونه تصرفات را برای شیطان در انبیاء اثبات کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۴۱).

استاد جوادی آملی نیز معتقد است هر چند شیاطین جن وانس نمی‌توانند به روح پیغمبر و مجرای وحی ایشان آسیب برسانند، ولی به بدن پیغمبر مثل حضرت ایوب آسیب رساندند، چنان که قرآن از قول حضرت ایوب نقل می‌کند: «أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» (ص / ۴۱). نسیان حضرت موسی در حوزه ولایت و حوزه راز و رمز است نه در حوزه شریعت، پس هیچ

اشکالی به عصمت حضرت موسی (ع) وارد نمی‌شود (ر.ک: جوادی آملی، درس تفسیر سوره کهف (آیات ۶۶ تا ۷۴ سوره کهف) ۱۳۸۸/۲/۱۲، <https://www.eshia.ir>؛ منصوره، <http://www.samamos.com>).

برخی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که نسیان در اینجا به معنی مجازی - یعنی ترک - بوده باشد، چرا که انسان هنگامی که چیزی را ترک می‌کند شبیه آن است که آن را نسیان کرده باشد، اما چرا موسی غذای خود را ترک گفت، برای اینکه نسبت به چنین مسئله‌ای بی‌اعتنا بود، و در مورد تعهدش با خضر، به دلیل این بود که برای او که از دریچه ظاهر به حوادث می‌نگریست اصلاً پذیرفتنی نبود که انسانی بی‌جهت آسیب به اموال یا جان مردم برساند، بنابراین خود را موظف به اعتراض می‌دید، فکر می‌کرد اینجا جای آن تعهد نیست (بغوی، ج ۳، ص ۲۰۴؛ حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۳۱۸).

۲.۴. نقض عهد و عدم صبر حضرت موسی

ممکن است گفته شود چرا موسی (ع) صبر نکرد و بر خلاف قول و قرار اعتراض کرد؟ آیا حضرت موسی (ع) انسان صابری نبود؟ در حالی که خداوند در توصیف موسی (ع) می‌فرماید:

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (ابراهیم/ ۵).

پاسخ این است که ایشان همان‌طور که قرآن فرمود، اهل صبر و از صباران بود؛ ولی عدم صبر او در این حوادث، به دلایلی چون غیرت دینی بود. بر اساس آموزه‌های قرآنی صبر در اطاعت و صبر از معصیت و صبر در مصیبت خوب است؛ اما صبر در برابر خلاف شرع خوب نیست. آن حضرت (ع) تعهد نداد که در برابر خلاف شرع صبر بکند. از این روست که وقتی دید همان صاحب شریعت که قتل نفس را حرام کرده این مجوز را صادر کرده، اعتراض نمی‌کند (ر.ک: جوادی آملی، درس تفسیر سوره کهف (آیات ۶۷ تا ۷۶ سوره کهف) ۱۳۸۸/۲/۱۳، <https://www.eshia.ir>؛ منصوره، <http://www.samamos.com>).

نتیجه

۱. فرازهای مختلف داستان ملاقات خضر و موسی علیهم‌السلام، بر اطلاع جناب خضر از امور غیبی دلالت دارد. از این رو، بر مبنای عدم نبوت جناب خضر، آیات ناظر به این ماجرا، دلالت مطابقی بر ثبوت علم غیب برای غیر انبیاء دارند، اما بر مبنای ثبوت نبوت جناب خضر، این

آیات بر بطلان ادعای ظاهرگرایانی دلالت دارد که معتقدند خداوند فقط برای اثبات ادعای نبوت، مقدار محدودی از علوم غیبی را به انبیاء داده، و زائد بر آن موارد اندک و محدود، پیامبران غیب نمی‌دانند؛ زیرا مواردی از علم غیب که در آیات مورد بحث برای جناب خضر اثبات شده، ارتباطی با مقام اثبات ادعای نبوت ندارد.

۲. علم پیشین اولیای الهی بر دو قسم است. قسمی از آن قابلیت تکلیف‌آوری را دارد و صاحب چنین علمی می‌تواند - و در شرایطی، موظف است - مطابق آن علم عمل کند. مواردی از علم پیشین حضرت خضر علیه‌السلام که در سوره کهف گزارش شده، از این قسم است. قسم دوم علم پیشین اولیای الهی فاقد قابلیت تکلیف‌آوری است، این فقدان تکلیف‌آوری، امری اعتباری نبوده، بلکه خصیصه ذاتی این قسم است. نمونه قسم دوم، علم پیشین امیر المؤمنین علیه‌السلام به جزئیات ماجرای شهادت خود به دست ابن ملجم، و علم پیشین امام حسین علیه‌السلام به شهادت خود در واقعه کربلاست.

۳. قتل پسر بچه توسط حضرت خضر مصداق و تأییدی بر قاعده کلامی لطف است که سبب دوری والدین او از معصیت و نزدیکی به اطاعت شده است.

۴. یکی از پاسخ‌های شبهه شرور طبیعی، توجه دادن به مصالحی است که بر مصائب و امور ناگوار مترتب بوده و بر ما مخفی است. این پاسخ در داستان موسی و خضر به خوبی نمایان است.

۵. عمده شبهات کلامی داستان موسی و خضر علیهم‌السلام با توجه به حوزه مأموریت هر یک از آن دو، قابل دفع است.

منابع

قرآن کریم

ابن حزم اندلسی، *الفصل فی الملل والأهواء والنحل*، تحقیق احمد شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.

ابن صالح، عبدالعزیز، *جهود الشيخ محمد الأمين الشنقيطي في تقرير عقيدة السلف*، ریاض، مکتبة العبيکان، بی تا.

ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

ابن فوزان، صالح، *إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۳ق.

- ألبانی، محمدناصرالدین، موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدین الألبانی، صنعاء، مركز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقیق التراث والترجمة، ۱۴۳۱ق.
- امینی لاری، لیل، "رمزگشایی از ماجرای خضر و موسی علیهم‌السلام"، علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره ۴۸ (ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)، ص ۴۳-۳۱، پاییز ۱۳۸۵.
- ألوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، مدینة معجز الأئمة الإثنی عشر، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ق.
- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق عبدالرزاق المهدي، بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- بیابانی اسکویی، محمد، "ضرورت وجود نبی بر اساس قاعده لطف"، نشریه سفینه، شماره ۲۹، ص ۵۰-۳۰، زمستان ۱۳۸۹.
- پیشوایی، مهدی، مقتل جامع سیدالشهداء، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، جلاء الأذهان وجلاء الأحزان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر سوره كهف، به نقل از: <https://www.eshia.ir>، تاریخ مراجعه: ۱۴۰۱/۱۰/۹.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر سوره كهف، به نقل از: <http://www.samamos.com> (سایت حفظ و نشر آثار خلیل منصور)، تاریخ مراجعه: <https://www.eshia.ir>، ۱۴۰۱/۵/۱.
- حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تحقیق محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.
- خانی‌مقدم، مهیار و ابراهیم ابراهیمی، "نکات اختلافی داستان ملاقات حضرت موسی و خضر علیهم‌السلام در دیدگاه مفسران فریقین"، مشکوة، شماره ۱۳۳، ص ۵۲-۳۴، زمستان ۱۳۹۵.

زکی زاده رثانی، علی رضا و مینا ابراهیم نجف آبادی، "تربیت عقلانی در روش تعلیمی خضر علیه السلام (با محوریت آیات ۸۲-۶۰ سوره کهف)"، آموزه های تربیتی در قرآن و حدیث، شماره ۵، ص ۵۲-۳۹، بهار و تابستان ۱۳۹۶.

سلیمانی بهبهانی، "تحلیل و بررسی مبانی کلامی اثبات فضیلت امیرالمؤمنین (ع) در حادثه لیلۃ المیت"، دو فصلنامه امامت پژوهی، شماره ۲۹، ص ۱۰۰-۷۵، بهار و تابستان ۱۴۰۰.

سیدمرتضی، علی بن حسین، تنزیه الانبیاء، قم، الشریف الرضی، ۱۲۵۰ق.

سیدمرتضی، علی بن حسین، الذخیره فی علم الکلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۳۳ق.

سیوطی، عبدالرحمن، الدرالمشور فی تفسیرالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

شوکانی، محمدبن علی، فتح القدر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر، بیروت، دارالفکر، بی تا.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ق.

شیخ مفید، محمد بن محمد، اوائل المقالات، تحقیق ابراهیم انصاری زنجانی، قم، الموتر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.

صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات، تحقیق محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

طباطبایی، سید محمد حسین، مجموعه رسائل، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، "بحثی کوتاه درباره علم امام"، در: نادم، محمدحسن، علم امام (مجموعه مقالات)، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸الف.

طباطبایی، سید محمد حسین، بررسی های اسلامی، ج ۲، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ب.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، "علم امام علیه السلام و عصمت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، در: نادم"، محمدحسن، علم امام (مجموعه مقالات)، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸ج.

طباطبایی، سیدمحمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۷۸.

- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت*، محقق: محمدنجمی زنجانی، قم، شریف رضی، ۱۳۶۳.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، مصحح: حسن حسن‌زاده آملی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰.
- غنیمان، احمد، *علم الغیب فی العقیة الإسلامیة*، المدینة المنورة، الجامعة الإسلامیة، ۱۴۳۰ق.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سیوری، *الأنوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة*، تحقیق علی حاجی آبادی و عباس جلالی نیا، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، ۱۴۲۰ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
- کریمی، حمید، "بازخوانی انتقادی ادله موافقان و مخالفان قاعده لطف در مباحث کلامی"، *اندیشه نوین دینی*، سال یازدهم، شماره ۴۲، ص ۸۰-۶۷، پاییز ۱۳۹۴.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مجلسی، محمد باقر، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چ ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
- محقق طوسی، محمد بن محمد، *تلخیص المحصل*، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، جلد ۳ (جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی)، چ ۸، قم، صدرا، ۱۳۷۲.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.
- نوبختی، ابراهیم بن نوبخت، *الیاقوت فی علم الکلام*، تحقیق علی اکبر ضیائی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۳ق.

نوی، یحیی بن شرف، فتاوی الإمام النُّوَوی، بیروت، دار البشائر الإسلامیة، ۱۴۱۷ق.
وکیل، محمدحسن، علم غیب امام (تکمیل نظریه اعتدالی و پاسخ به شبهات)،
<http://erfanvahekmat.com>، تاریخ مراجعه ۱۴۰۱/۳/۲۰، ۱۴۳۸ق.

Belief Implications and Theological Doubts Stemmed from the Story of Moses and Khizr (Peace be Upon Him)

Abdul Rahim Soleimani Behbahani *

Abstract

Verses 60 to 82 of Al-Kahf Sureh narrate the story of the meeting between Moses and Khidr. The events taking place while these two divine figures meet have been discussed or documented in the form of views expressed in the science of jurisprudence, ethics, education, theology, etc. The present paper, organized as a descriptive-analytic report, tries to infer the belief implications and to respond to doubts stemmed from some of the verses narrating the story. Exegetical works, with a theological approach, have addressed this topic in a scanty brief manner. Meanwhile, it is to be noted that the articles written about the mentioned verses mostly lack a theological approach. They rather deal with this topic from a moral, educational and mystical perspective. The present paper focuses on religious teachings that can be directly and indirectly deduced from the Qur'anic verses without reference to extra-Qur'anic

* Quran and Hadith University

soleimani@isca.ac.ir

Reception date: 1401/8/21

Acceptance date: 1401/11/10

reports and conflicting presuppositions. The most important religious implications of the verses in question can be listed as follows: the possibility that some people have the knowledge of the unseen world emanated from the divine source, the obligations attached to some types of occult knowledge of the God's elected people, confirmation of the verbal rule of grace, deciphering the wisdom of some unfortunate phenomena and an answer to doubts stemmed from the problem of the evil.

Key Terms: *Musa and Khizr, Foreknowledge, Knowledge of future events, The rule of grace, Problem of evil, Theological doubts.*